

## از برانکار دپایین می آمد تا برود منطقه

یادی از سردار شهید علی اصغر حسینی محراب که با وجود شیمیایی شدن هرگز حاضر نشد از جبهه ها دور شود

گردآوری: مجید ایافت

علی اصغر، سومین پسر ماشاء... حسینی محراب، مرداد ۱۳۴۰ در خانواده‌ای متدین و متوسط در محله طلاب مشهد به دنیا آمد.

در خردسالی در کنار برادرانش در کار میوه فروشی و خوابار فروشی به پدر کمک می کرد. دوره دبستان و راهنمایی را در مدرسه حاج نقی آقابزرگ گذراند و تا سوم متوسطه در دبیرستان آیتا... کاشانی تحصیل کرد. از نوجوانی ورزش را به‌طور جدی پیگیری کرد و ضمن کسب مقام اول کشتی آموزشگاه‌های کشور، نایب‌قهرمان کشتی کشور نیز شد. ضمن اینکه دروازه بان تیم تاج هم بود و در فوتبال هم به چند مقام قهرمانی در مدارس نواحی مشهد دست یافت.

علی اصغر که طعم تلخ ظلم و اسلام‌ستیزی رژیم پهلوی را با تمام وجود احساس کرده بود،

در دوران مبارزات انقلابی مردم ایران از جلوداران و سازمان‌دهندگان **ضدانقلاب در کردستان و بیش از ۵۵ عملیات عمده درون مرزی بر علیه برون مرزی بر علیه متجاوزان صدامی شرکت کرد و بارها مجروح شد و هیچ‌گاه برای ادامه درمان حاضر نشد از جبهه‌ها فاصله بگیرد**

و متبرک خودش، علی اصغر حسینی محراب، سیرد. همچنین در سال ۶۴ وقتی دشمن سلسله عملیات‌های متجاوزانه خود را به

### تا کی زنده بمانم و...

**فرا‌هایی از وصیت‌نامه: [...]** اینک به هو ش‌باش و به‌پاخیز! که اگر لحظه‌ای به خود نیایی، دیگر تا ابد متوجه نخواهی شد. پس بدان ای برادر و آگاه‌باش و اگر می‌دانی حرکت کن و به‌پاخیز که لحظه‌ای دیگر دیر است. هم‌اکنون تو در برهه از مایش قرار گرفته‌ای، پس اسلام را یاری کن. امروز همه کفار و منافقان چه غربی و چه شرقی علیه اسلام و مکتب و شرف انسانیت ما برخاسته‌اند و بدانید که اگر این نهضت، خدای نکرده شکست بخورد، همان‌طور که امام عز‌زمان فرمود، دیگر نمی‌توانیم از اسلام سخن بگوییم. اگر پیروز شویم، که می‌شویم، ان‌شاء... و یقین داریم برای ابد کفر و نفاق را نابود ساخته‌ایم. تو ای مادر عزیزم، کفنم را بیاور تا ببوشم. خون من از خون امام حسین (ع) و علی‌اصغر(ع) به خون خفته رنگین‌تر نیست. به شرق و غرب بگوید که اگر خانه‌ام را به آتش بکشند و قلبم را سوراخ کنند، آرزوی اظهار ضعف و شکست اسلام و دینم را به گور خواهند برد

#### سکینه پروانه، همسر شهید حسینی محراب:

رزم‌سندنه‌های زیادی از جملـه احمد، پسر خواهرش، جلو چشمش شهید شده بودند. می‌گفت: «پچه‌های زیادی جلو من پرپر شدن. من نمی‌تونم اینا رو نادیده بگیرم». به او می‌گفتم: «خب پسه دیگه! شما چند سال جبهه بودین. برگردیم بریم مشهد». می‌گفت: «این حرف رو نزن. من چطور این ننگ رو با خودم بیارم و بگم که من می‌خوام پیام مشهد استراحت کنم، درحالی‌که پچه‌های مردم توی منطقه از بین می‌رن؟» همیشه همین‌طور بود. دوستاش

می‌گفتند مجروح شیمیایی شده بود. سوار برانکار بود که به داخل هواپیما بیاورندش و از اهواز منتقلش کنند به مشهد. با مخالفت شدید از روی برانکار رد پریده بود پایین. گفته بود: «پچه‌های مردم توی خطن و مسئولیتشون با منه». نرفته بود. به خانه آمد و گفت: «مجروح شدم». صبح روز بعد درحالی‌که دکتر گفته بود به‌هیچ‌عنوان نباید به منطقه برود، رفت. طوری رفت که هیچ آثاری از او نماند.

درحالی‌که مجروح بود، دوباره به منطقه رفت، به‌علت اینکه احساس مسئولیت می‌کرد. هیچ‌وقت نمی‌گذاشت چیزی باعث شود که از راه و هدفی که دارد، باز بماند.

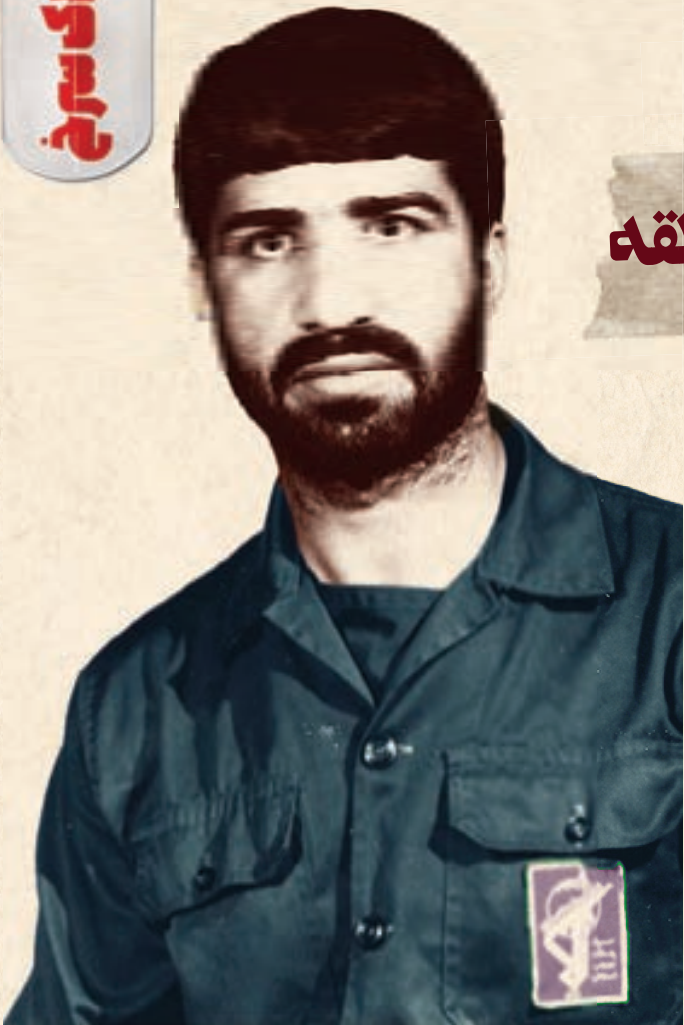
**شهید**  
**غلامرضا فرجانی**  
تولد: ۱۳۳۶/۱/۲۳  
شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۱۹  
محل شهادت: شلمچه  
نام گرامر: روستای خادم آباد

**شهید**  
**علی اصغر خیرالاهی**  
تولد: ۱۳۴۶/۱/۱۹  
شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۱۹  
محل شهادت: شلمچه  
نام گرامر: خواجه‌ربیع

**منطقه عملیات:**  
**شمال غرب-نوسود**  
**نوع یا نام عملیات:**  
**تک ایذایی**  
**یگان‌های شرکت‌کننده:**  
**سپاه**  
**نتیجه عملیات:**  
**وارد کردن خسارت به دشمن**

**منطقه عملیات:**  
**جنوب-سوسنگرد**  
**نوع یا نام عملیات:**  
**تک محدود**  
**یگان‌های شرکت‌کننده:**  
**ارتش**  
**نتیجه عملیات:**  
**۵ نفر کشته و زخمی شدند و یک قبضه خمپاره انداز ۱۲۰ م، ۹ سنگر انفرادی و اجتماعی منهدم شد.**

منبع: پورتال اطلاع‌رسانی سازمان حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس



#### برگرفته از یکی از سخنرانی‌های شهید درباره اطلاعات عملیات تجربه‌ها به قیمت خون شهدا به دست آمده است

اینکه می‌گویند در کردستان نمی‌شود اطلاعات رزمی به دست آورد، دروغ است. می‌شود به دست آورد، ولی مثل جنوب نمی‌شود کار کرد. همه چیز تیب ما، چشم تیب ما، اطلاعات عملیاتش است، نه ما بلکه لشکرهای دیگر هم همین‌طور است. من همه جزوات اطلاعات عملیات را خوانده‌ام، نوشته‌ام و بررسی کرده‌ام. زیر موضوع‌هایی که در اطلاعات عملیات یا در کردستان تجربه کرده‌ام و به درد می‌خورد، خط کشیده‌ام. این‌ها حاصل تجاربی است که به قیمت خون شهدا به دست آمده است.



تصویر شهید حسینی محراب در کنار مرادش شهید محمود کاوه

#### درنگ



مثلا وقتی برای مأموریتی می‌خواست برود، من زینب را می‌آوردم جلو او و می‌گفتم: «بغلش کن و ببرش بیرون دوری بز ن تا دلش نگیره توی خونه». چون ما آنجا غریب بودیم. می‌گفت: «نه. صورت زینب رو اون‌ور کن. چشمم که به صورت زینب می‌افته حال دیگه‌ای می‌شم». خوب می‌بوسیدش. همیشه می‌گفت: «درسته که فرزندمه، دوستش دارم، اما اسلام شیرین‌تر از زینب من است». می‌گفت: «صورت زینب رو اون‌طرف کن تا من چشمم به صورتش نیفته، نمی‌خوام من رو وسوسه کنه و نذاره من زودتر به منطقه برسم».

همسر شهید حسینی محراب: وقتی برای مأموریتی می‌خواست برود، من زینب را می‌آوردم جلو او و می‌گفتم: «بغلش کن و ببرش بیرون دوری بز ن تا دلش نگیره توی خونه».

می‌پوسیدش. همیشه می‌گفت: «درسته که فرزندمه، دوستش دارم، اما اسلام شیرین‌تر از زینب من است». می‌گفت: «صورت زینب رو اون‌طرف کن تا من چشمم به صورتش نیفته، نمی‌خوام من رو وسوسه کنه و نذاره من زودتر به منطقه برسم».

تصویر مربوط به عملیات پیروزمندانه کربلای ۵ است که ۳۴ سال پیش در همین روزها جریان بود

منبع: پورتال اطلاع‌رسانی سازمان حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس

#### یادی از شهدای اطلاعات عملیات لشکر ویژه شهدا در کربلای ۵

گردآوری: زهرا بیات



سنگین‌ترین و گسترده‌ترین عملیات جنگ، یعنی «کربلای ۵»، روی اطلاعاتی شکل گرفت که نیروهای اطلاعات عملیات لشکرهای مختلف گردآوری کردند، از جمله گزارش‌ها و اخباری که پچه‌های اطلاعات عملیات لشکر ویژه شهدا گردآوری می‌کردند، این عملیات به فتح شهرک دوعیجی عراق منجر شد و خسارات زیادی را به دشمن تحمیل کرد. در این عملیات ۸ نفر از فرماندهان و رزمندگان اطلاعات عملیات لشکر ویژه شهدا به شهادت رسیدند؛ شهیدان علی اصغر حسینی محراب، حسین‌علی نوری، علیرضا قادرپناه، حسین زند، مهدی قیاسی، ولی... هنرمند، محمود نصرآبادی و سیدعلی کشمیری.

● شهید حسین‌علی نوری

حسین‌علی نوری، اهل کبودرآهنگ استان همدان، فرمانده واحد اطلاعات عملیات لشکر ویژه شهدا بود. او مدت زیادی در بخش اطلاعات عملیات فعال بود. حسین‌علی نوری به‌عنوان فرمانده این واحد در تیب ویژه شهدا در عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید. مأموریت واحدی که حسین‌علی فرمانده آن بود، قبل از شروع عملیات تمام شده بود، اما او پس از پایان مأموریتش به کمک رزمندگان دیگر که مأموریت حمله و تصرف دژهای دشمن را داشتند شتافت و به آرزوی دیرینه‌اش، شهادت، رسید.

● شهید علیرضا قادرپناه

روز ۲۵ خرداد۴۸ خداوند به خانواده قادرپناه فرزندی به‌نام علیرضا عنایت فرمود. او چند مرتبه برای آموزش نظامی و جبهه اقدام کرد و چون سن او کم بود و از نظر بدنی ضعیف بود، واحد آموزش او را قبول نمی‌کرد. یکی‌دو بار هم او را از اتوبوسی که عازم محل آموزش بود، پیاده کردند. ۶۵ تیر۹۵ برای آموزش نظامی اعزام و ۲۴ تیر۶۵ عازم جبهه شد و در لشکر ویژه شهدا انجام وظیفه کرد و سرانجام ۳۰ دی۶۵ به شهادت رسید. شهید علیرضا در وصیت‌نامه‌اش می‌گوید: به خودتان مغرور نشوید که فرزند ما شهید شده است، یکی که چیزی نیست. ۱۰ تا هم اگر بدهید چیزی نیست.

● شهید مهدی قیاسی کارگر مقدم

مهدی قیاسی کارگر مقدم متولد ۱۷ خرداد۴۴، عضو رسمی سپاه بود که ۲ بهمن ۶۵ در منطقه شلمچه، ترکش به صورت و دستش اصابت کرد و به شهادت رسید. در فرا‌هایی از وصیت‌نامه او آمده است: اگر من شهید شدم، سنگر جبهه به‌ویژه سنگر مرذا خالی نگذارید و سلاحم را به زمین نیندازید. [...] ما از روز اول انقلاب فریاد زدیم که «اهل کوفه نیستیم، امام تنها بماند» چون در کوفه، کوفیان امام را تنها گذاشتند.

● شهید حسین زند عباس‌آبادی

حسین زند عباس‌آبادی متولد سال ۴۲ در یکی از روستاهای حومه ملایر، بعد از پیروزی انقلاب در سال ۶۱ به عضویت سپاه پاسداران درآمد و در سال ۶۳ نیز به گردان اطلاعات عملیات تیب ویژه شهدا پیوست. او در جریان عملیات کربلای ۴ فعالیت‌های بسیاری کرد تا اینکه عملیات پیروزمند کربلای ۵ شروع شد و ۳۰ دی۶۵ همراه با چند نفر از بسیجیان و معاونت فرمانده گردان، شهید «نوری» به درجه رفیع شهادت نائل شد.

● شهید محمود نصرآبادی

محمود نصرآبادی از دیگر رزمندگان واحد اطلاعات عملیات لشکر ویژه شهدا بود. در سال ۴۹ در روستای کنارکوشه چشم به جهان گشود. تا کلاس سوم راهنمایی ادامه تحصیل داد که شوق رفتن به جبهه او را از تحصیل بازداشت. حدود ۴ ماه در کردستان بود و ۷ ماه نیز در جبهه‌های جنوب لباس رزم و جهاد را به تن کرد. او در وصیت‌نامه‌اش نوشته است: اگر من در این راه شهید شدم، بین مردم شیرینی پخش و جلو منزلمان را چراغانی کنید.

● شهید ولی... هنرمند

روز تولدش با شب نوزدهم ماه مبارک رمضان یکی شد، به همین دلیل نامش را «ولی...» گذاشتند. با شروع جنگ او هم در روستای خود، سرحوضک، در نزدیکی کاشمر پایگاه بسیج تشکیل داد و موفق شد حدود ۴۰ نفر را در کلاس آموزش مقدماتی جمع کند و در پایان همراه با آن‌ها برای آموزش دوره تکمیلی به بیرجند برود. پس از آن نیز عازم جبهه شد و در عملیات فتح‌المبین شرکت کرد. بعد از مجروح شدن در این عملیات و سپس ترخیص از بیمارستان حدود ۹ ماه پایش در گچ بود، اما پشت خط مقدم به فعالیتش ادامه داد. بعد از عملیات کربلای ۵ که بیش از ۱۰ روز ادامه داشت، از ولی... خبری نبود. خانواده نام او را در فهرست مجروحان بیمارستان بقایی اهواز یافته بودند که از بیمارستان مرخص شده و به جبهه برگشته بود. سرانجام قسمتی از پای شهید شناسایی شد. او همراه شهید «محاب» بود.

● سیدعلی کشمیری

سیدعلی کشمیری متولد ۱۵ فروردین ۴۳ در مشهد بود و تا دوم متوسطه درس خواند. پس از انقلاب و شروع جنگ، به عضویت سپاه درآمد و سرانجام پس از ۳۹ ماه حضور در جبهه، به‌عنوان مسئول ستاد یگان دریایی لشکر ویژه شهدا در عملیات کربلای ۵ شرکت کرد. سیدعلی سال‌ها مفقودالاث بود تا اینکه پیکر مطهرش بعد از ۱۱ سال در سال ۷۶ در تحقیق و تفحص شلمچه به دست آمد و در مشهد و در بهشت‌رضا(ع) دفن شد. او ۱۲ بهمن ۶۵ به شهادت رسید.

همسر شهید حسینی محراب: وقتی برای مأموریتی می‌خواست برود، من زینب را می‌آوردم جلو او و می‌گفتم: «بغلش کن و ببرش بیرون دوری بز ن تا دلش نگیره توی خونه».

می‌پوسیدش. همیشه می‌گفت: «درسته که فرزندمه، دوستش دارم، اما اسلام شیرین‌تر از زینب من است». می‌گفت: «صورت زینب رو اون‌طرف کن تا من چشمم به صورتش نیفته، نمی‌خوام من رو وسوسه کنه و نذاره من زودتر به منطقه برسم».

تصویر مربوط به عملیات پیروزمندانه کربلای ۵ است که ۳۴ سال پیش در همین روزها جریان بود

منبع: پورتال اطلاع‌رسانی سازمان حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس

منبع: پورتال اطلاع‌رسانی سازمان حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس

منبع: پورتال اطلاع‌رسانی سازمان حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس

منبع: پورتال اطلاع‌رسانی سازمان حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس

منبع: پورتال اطلاع‌رسانی سازمان حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس

منبع: پورتال اطلاع‌رسانی سازمان حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس

روزنامه شهرامیدوزنگی

۲شنبه ۲۹ دی ۱۳۹۱ جمعه ۱۳ شهریور ۱۳۹۲ شماره ۳۳۰۲

۱۳

↓

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●

●